

## حرفی در مورد حفیظ الله امین

قرار بود چند روز قبل، نظربه دعوت یکی از برنامه سازان تلویزیونی در ایالات متحده امریکا صحبتی داشته باشم پیرامون شخصیت، خصلت و کارنامه های حفیظ الله امین رهبر به اصطلاح انقلاب کبیر ثور که با تأسف این صحبت تلویزیونی روی برخی از مشکلات در آن زمان صورت نگرفت. لهذا خواستم موضوعاتی را که میخواستم طی چنان برنامه مطرح کنم، آنها را از این طریق خدمت خواننده های عزیز تقدیم نمایم:

هرچند در گستره بیشتر از سه دهه اخیر، سخنها، نگارشها و تبصره های وسیعی پیرامون وقوع کودتای ثور و کارنامه های خونین رهبران بیرحم و ضد مردمی آن صورت گرفته که هر قدر بیشتر از آن گفته شود، تصور میکنم تکرار مکررات پنداشته خواهد شد.

با آنهم به اساس اقتضای رسالت تاریخی و میهنی، باید در مورد شخصیت و کارنامه های حفیظ الله امین، یا به قول پیروان حزبی اش، " رهبر دلیر انقلاب کبیر ثور " میخوام چند نکته را بعرض خواننده های گرامی برسانم. این نکته را هم میخوام یاد آور شوم که به اعتقاد من این مهم نیست که " امین " فرزند کی بود؟ در کجا و کدام تاریخ تولد شد؟ بلکه این موضوع بسیار مهم است که او، چه اعمالی را در مسیر زنده گی سیاسی - اجتماعی خویش، بویژه در دوران حاکمیتش انجام داد؟ پس، بگونه بسیار فشرده بعرض میرسانم :

اول) حفیظ الله امین با آنکه تحصیلات (مافوق لیسانس) داشت و مدتی را در دامن حزب به اصطلاح دموکراتیک خلق افغانستان سپری کرد و تا سطح رهبری حزب و دولت هم رسید، اما هرگز صاحب دانش لازم سیاسی نبود. هرگاه ازدانش سیاسی و یا همان مارکسیسم - لینینسم ادعایی اش اندک بهره

میداشت، اولاً به عمل غیرقانونی کودتا متوسل نمیشد. زیرا تاجاییکه مبرهن است، تیوری کودتای نظامی در متن تنوری مارکسیم وجود ندارد؛ بلکه در تنوریهای این مکتب علمی، سیاسی و فلسفی، همیشه روی انقلاب اجتماعی به رهبری طبقه کارگر اتکا شده است و کودتای ثور هرگز انقلاب اجتماعی که توسط طبقه کارگر رهبری شده باشد، نبود.

باز اگر حفیظ الله امین از متن و محتوای یک انقلاب اجتماعی ویا دانش انقلابی بهره میداشت، حزب دموکراتیک خلق افغانستان را، هرگز " حزب پیشآهنگ طبقه کارگر " نمیخواند. زیرا افغانستان هنوز از صنعتی شدن و نظام سرمایه داری به فرسخها فاصله داشت ( و دارد ). یکتعداد کارگرانی که در آن زمان در برخی از کارخانه های افغانستان کار میکردند، از دید گاه تنوری انقلابهای کلاسیک و واقعیت های عینی، هنوز به یک طبقه معین اجتماعی مبدل نشده بودند، حتا تعداد آنها در چارچوب حزب برسر اقتدار، آنقدر قلیل بود که در هیچ تصمیم و تفکر حزبی و دولتی نقشی نداشتند. پس، حزب مورد نظر، به هیچصورت " حزب پیشآهنگ طبقه کارگر " افغانستان هم نبود.

دوم) حفیظ الله امین، در عین حال، نه نویسنده و محقق بود و نه یک فرد فاضل و متفکر. چنانکه هیچ اثر کتبی هم از خود بجا نگذاشت. علاوه، از هر نوع مایه فکری و اندیشه سازنده سیاسی که به سود انسان و رفاه جامعه بانجامد، بی بهره بود.

سوم) " امین " آدمی لفاظ و عوام فریب بود، از علم جامعه شناسی و راه و رسم دولتمداری جز دروغ پردازی، غرور منفی، خود بزرگ بینی و استبداد خونین، بهره بی نداشت. وقتی طی سخنرانی های رسمی و علنی، آنها از ورای رادیو و تلویزیون خطاب به اعضای نادان ویا کم فهم تر حزب که در عین حال سخت تشنه قدرت، شهرت و مکننت هم بودند، دستور فیر و خشونت و کشتن بی باکانه دگران دیشان را صادر میکرد، بدون شک، نهایت بیرحمی و ناسپاسی و جنایت علیه ملت و بشریت را به نمایش میگذاشت و در نهایت چنین استنباط میشود که او یا وظیفه داشت تا مردم افغانستان را از دم تیغ بگذراند و یا یک سادیست به معنای واقعی کلمه بود تا آنجا که حتا از خوردن و دریدن " رهبر کبیر " خود هم دریغ نکرد.

چهارم) حفیظ الله امین در واقع یک عنصر حیله گر، خون آشام، سفله و قلدر مآب بود و تمام حرفها، ژست ها، اعمال و حرکاتش، بیانگر همین صفات منفی بود و بس. چنانکه سلطانعلی کشتمند یکی

از کادرهای بلند پایه "حزب دموکراتیک خلق"، در کتابش تحت عنوان "یادداشت‌های سیاسی و رویداد های تاریخی" مینویسد: " او {حفیظ الله امین} شخص در ظاهر آراسته، ولی از لحاظ اندیشه، میان خالی به نظر میرسید... تلاش می ورزید که انداز روشنفکرانه بخود بگیرد، اما به وضوح به مرد عامی تشخیص میگردید و از لحاظ فهم خود در دانش و ادبیات مترقی، خیلی کم سواد و حتا تا سرحد بیسواد بود..."

باری مردم ما از ورای برنامه تلویزیون دولتی شاهد بودند که این مرد سفله در پغمان، آنگاه که مهمانی بی ترتیب داده بود، دانه انگور را عیناً مانند بچه های ولگرد کوچه، بالا می اندازد و دهن خودش را باز می گیرد تا دانه انگور از بالا مستقیماً به درون دهنش فرو رود.

باید این نکته را هم با تأسف بعرض برسانم که بودند و هنوز هم هستند کسانی که این مرد قلدر، خودخواه و بی تحمل را " رهبر مستقل، وطنپرست و غیروابسته " و یا " ناسیونالیست آتشین " معرفی میکنند. یعنی این نوع افراد و عناصر میخواهند فراموش کنند و یا کتمان نمایند که تمام گلو پاره کردن های حفیظ الله امین در زمان حاکمیت سیاسی اش، نه بخاطر استقلال و وطنپرستی، بلکه بخاطر ثناگویی و چاکرمنشی در پیشگاه کرملین نشینان زمان، دهن کجی علیه دگرانیشان و تبختر خالی مغزانه بالای ملت افغانستان بود که نسل زنده مانده امروز ما این ثنا گویی های عریان، مکرر و تهوع آور او را هنوز بیاد دارند.

روان شاد محمد صدیق فرهنگ طی اثر " افغانستان در پنج قرن اخیر" مینویسد که: " حفیظ الله امین هنگامی که به پرده تلویزیون ظاهر میشد، برای یک لحظه قیافه و اطوار او بر بیننده، تأثیر مثبت وارد میکرد، اما همین که لب به سخن می گشود، معلوم میشد که گفتارش تقلیدی، حرکاتش ساخته گی و رویهمرفته، مردی خام و سطحی است و در اکثر موارد از درک معنی آن عاجز می بود. بیانات او را دیگران به اقتباس از آثار مارکسیستی تهیه میکردند و او با افزودن مبالغه و اغراق، آنرا به خورد شنونده گان میداد."

حزبی بلند رتبه دیگر بنام جنرال نبی عظیمی نیز مینویسد که: امین، نگاه هرزه داشت و حرکات و سکناتش جلف و بازاری بود."

پنجم) با صراحت میتوان گفت که " امین " پلنگ خون آشامی بود در لباس ملنگ. او، تنها با دراختیار داشتن توپ و تانک و استعمال قوه قهریه علیه شهروندان افغانستان باور داشت و هیچگاه اهل مدارا و مُمَاشات نبود. به اساس همین باورهای استبدادی بود که یگانه اتکایش بالای سنگدل ترین و مطیع ترین " رفقای " نظامی - کودتایی اش بود و تنها بالای همانها حساب میکرد و بس.

به همین اساس بود که اعضای حزب برسر اقتدار را با سلاح های گرم مسلح ساخت، درحالیکه نه اعضای حزب درجبهه جنگ اضطراری نوع کلاسیک قرار گرفته بودند و نه آنها از نظر فزیک با دشمنان خارجی رو برو شده بودند. معنی این اقدام این بود که " امین " بصورت بیباکانه و بیمارگونه برای حزبی هایش فرمان فیر (شلیک) به سوی شهروندان افغانستان را داده بود. پس مسلح سازی اعضای مُلکی و حتا کارمندان دوایردولتی از سوی حفیظ الله امین، تنها قلدری، بیگانه گی از نزاکت های دولتمداری، نفهمی سیاسی و دیپلماتیک و حرکت نا مردمی او را به نمایش میگذاشت.

فراموش نمیکنم اظهارات آشکارای یکی از " خلقی " های نزدیک به حفیظ الله امین را که روزی در بیرون از افغانستان و بحضور تعدادی از هم میهنان مان، با غرور خاص و تهدید آمیز گفت: " من تاحالا چندین نفر ضد انقلاب را تنها با فرستادن یک پرزه برای رفیق امین، پشت نخود سیاه روان کرده ام .. "

پیام واضح این سخن این بود که هستی و سرنوشت هر شهروند افغانستان، با یک اشاره چشم و ابرو و یا یک پرزه کاغذ بسته بود.

یکی از دوستانم که در آن زمان کارمند وزارت امور خارجه بود، چشم دید خودش را برای حکایت کرد و گفت: " من در رهرو طبقه اول عمارت وزارت خارجه رسیده بودم که همه و دویدن دویدن سربازان محافظ آغاز شد. من نیز در کناریکی از ستونهای مرمین عمارت توقف کردم تا ببینم چه واقع شده است؟ آنسو ترک نظرم را یک زن بلند قامت، زیبا روی و اما گریان و ژولیده موی جلب نمود که لرزان و پریشان ایستاده بود. لحظاتی بعد دیدم که حفیظ الله امین با دسته یی از بادی گاردهای مسلح، مغرور و شخ بروت خویش، از طبقه بالا پایین آمد. به مجردی که در وسط هال رسید، زن منتظر پریشان حال خودش را نزدیک تربه " امین " کرد و با صدای بلند گفت: " امین لعنت بتو! " ، پیش از آنکه آن زن ستم دیده چیزی بیشتر بگوید و یا حاکم مغرور و متکبر پرسیان و سؤالی از آن زن ستم رسیده بعمل

آورد، با خونسردی و یک زرخند شیطنت آمیز دستورداد " او را از اینجا ببرید !!!" و دو تن از بادی گارد های مسلح هم آن زن پریشان حال را کشان کشان با خود بردند که مسلماً سرنوشتش را همه میدانستند و میدانند. "

درمورد سفله گیها، بیدانسی ها، حرافی ها، قتلها و استبداد شدید حفیظ الله امین سخن ها و صحبت ها خیلی زیاد است و وجود و اثرات همین اوصاف منفی و نا گوار در تحت زعامت او و " استاد توانا" ی او بود که بعدها افسران نظامی حزب متذکره از هیچ نوع عمل و اقدام ننگین ضد انقلابی و ضد مردمی دریغ نکردند. یکی از نمونه های برجسته این همه حرافیها و انقلابیگریهای قلدرانه این بود که جنرال تنی و ده ها افسر بلند رتبه نظامی وفادار به او، با یک چرخش 360 درجه یی به دامن حزب رجعت گرای اسلامی گلبدین و باز به صورت بسیار ننگینی به دامان آی.اس.آی یا شبکه استخبارات نظامی پاکستان غلتیده بالای سفره رنگین دشمن سوگند خورده مردم افغانستان نشستند. ( جریان فرار شهناز تنی با بیشتر از بیست تن از جنرالان خلقی کودتا کننده توسط طیاره های نظامی به سوی اسلام آباد پاکستان، مهمانداری و جیره پردازی آی.اس.آی برای وی و یارانش و حتا مقدار جیره نقدی یی که طی چند نوبت به آنها پرداخته شده است، در جلد دوم کتاب " نقش پاکستان در تراژیدی خونین افغانستان" تألیف اینجاب درج گردیده است)

این خلقی دو آتشفه پیرو حفیظ الله امین و یاران جنایتکار وی بعداً هم با لشکر تا به دندان مسلح اجنبی (ظاهراً تحت نام و نشان طالبان)، وارد قلمرو کشور عزیز ما گردیده ماشین جنگ و کشتار بیرحمانه مردم ما توسط پاکستانی ها را به گردش در آوردند.

البته حرفها و سخنهایی پیرامون عضویت حفیظ الله امین در سی آی ای هم بگوشها رسید، اگرچه هیچ سند کتبی و مؤثق در این مورد بیرون داده نشد. مثلاً، ببرک کارمل طی نخستین بیانیة رادیویی اش پس از قتل حفیظ الله امین، او را " جاسوس سفاک امپریالیسم و دیکتاتور جبار و عوام فریب " خواند.

سلطانعلی کشتمند کادر برجسته حزب مذکور نوشت که " پس از بازگشت امین {از امریکا} به افغانستان، سر و صدا های زیادی پخش گردید مبنی بر اینکه رییس قبلی انجمن متذکره { انجمن محصلین افغانی

در امریکا که امین مدتی در رأس آن بوده، بنا به اعتراف خودش، عضویت سازمان سیا را داشته است  
"...

خواجه بشیراحمد انصاری یکی از نویسندگان افغانستان مینویسد که : چند سال قبل در یکی از کتابهای مربوط به تاریخ جهاد افغانستان که از طرف یک نویسنده غربی نگاشته شده بود، خواندم که حفیظ الله امین از همان آغاز فعالیت سیاسی اش، با سیا رابطه داشت و پول آن سازمان را در راه جلب و جذب اعضای که جناح او را در حزب تقویت کنند، به مصرف میرساند.  
"

ولادیمیر کوشکین، یکی از کارمندان بلند رتبه کی جی بی و پناهنده در لندن مینویسد: "حفیظ الله امین عضو سازمان سیا بوده است ."

جنرال والناتین فرمانده نیرو های زمینی شوروی دیروز هم باری طی یک مصاحبه با برنامه تلویزیونی سی ان ان گفته بود که " براساس اطلاعات موجود، امین روابط تنگاتنگی با سیا برقرار ساخته بود.  
"

و بالاخره، سلیک هریسون و کوردویز در کتاب شان بنام " حقایق ناگفته پیرامون جهاد افغانستان " مینگارند که : نماینده امریکا در کابل، 14 بار با حفیظ الله امین دیدار کرده. "

اسناد، شواهد عینی و اعمال حفیظ الله امین ثابت کننده این واقعیت بود که او در عین حالیکه یک عنصر ظاهراً آراسته و اما سخت مستبد و خونریز بود، فوق العاده شووینست و متعصب و قوم پرست هم بود. تا آنجا که حتا عبدالرب رسول سیاف، اخوانی مکتبی و ضد علم و فرهنگ را در زندان مخوف (پلچرخ) زنده نگهداشت، در حالیکه هزاران هزار انسان آگاه، با وجدان، آزادیخواه و شرافتمند کشور را بدون تعلل سربه نیست نمود.

در همین اواخر دیده و شنیده میشود که پیروان چنان یک رهبر بیدانش و یا کم دانش، سقله و قاتل ، بار دیگر میخواهند در اینجا و آنجا دنیا که پراکنده هستند، خود شان را به اصطلاح جمع و جور کنند و باز هم به سرنوشت درد ناک ملت افغانستان بازی نمایند. همچنان باید تأسف کنیم که برخی از گرداننده های برنامه های تلویزیونی در افغانستان، همان افراد و عناصر آزموده شده جفا کار به ملت

افغانستان را با احترام زیاد بالای میز های مدور تلویزیونی دعوت میکنند، آنها را "استاد" و "جنرال" و " دانشمند" و " آگاه سیاسی" و غیره خطاب میکنند و از آنها طرق برون رفت از معضلات بزرگ کشورما را استجواب مینمایند. یعنی این نوع برنامه داران و " ژورنالیستان" کشور با اینکارشان، نه تنها شخصیت خویشان را زیرسؤال میبرند، بلکه یکبار دیگر روی زخم های خونچکان مردم ما نمک می پاشند. منظور اینست که هرگاه " امینستها" از اعمال و کردارخونین گذشته شان نادم شده ، از گذشت روزگار آموخته باشند و از مردم درد دیده ما علناً و عملاً پوزش بخواهند، در آن صورت، در جمع و جور شدن و یا نظردادن آنها پیرامون مسایل غمبارمیهن عزیزما باکی نخواهد بود، ولی در صورتیکه چنین آموزش و ندامت پوزش طلبی هنوز صورت نگرفته باشد، مضحکه بی خواهد بود که بار بار در سرزمین ما تکرار گردیده وجدانها را به درد می آورد. (پایان)